



صدام در آن زمان به واسطه ارتش پرخرجی که درست کرده بود و توان اقتصادی پایین عراق برای تأمین آن، توان حمله دوباره به ایران را نداشت

مسعود تقریباً خیلی کم به خارج از افغانستان سفر می کرد و عمدتاً در کابل بود. وقتی هم که وزیر دفاع افغانستان شد در پنجشیر به سر می برد و افراد مختلف را به جاهای دیگری فرستاد تا با کشورهای مختلف گفت و گو کنند ولی خودش از کابل و بعدها پنجشیر بیرون نمی آمد. اما به واسطه تلاش و ارتباط شهید سلیمانی او به تهران آمد و با مسئولان نشست و برخاست کرد، در مورد لبنان هم همین طور بود. یعنی آمدن سردار سلیمانی پیرو زحماتی که برادرهای دیگر قبل از سردار در لبنان کشیده بودند، یک جهشی به قدرت حزب الله داد. مسأله عراق هم باز به همین شکل است. در زمان دفاع مقدس سپاه بدر تشکیل شد و حضور حاج قاسم سلیمانی و شناخت او از منطقه غرب آسیا منجر به برکات بسیاری شد.

شما دست از تعقیب صدام برندارید. تا زمانی که صدام بر عراق حاکم است، انقلاب اسلامی نمی تواند در منطقه حرکتی داشته باشد. بعد فرمودند که مسأله ما حزب بعث نیست. چون در سوریه حزب بعث حکومت دارد اما ما با همکاری دارد اما شخص صدام، معاند انقلاب اسلامی است.

بعد از حمله صدام به کویت در سال ۶۹ این فرمایش رهبر انقلاب راهبرد ما شد. در نهایت صدام در سال ۱۳۸۲ ساقط شد و حقانیت سخن رهبر انقلاب برای ما واضح گردید البته تنها ایران از خطر صدام مصون نشد بلکه کل مردم منطقه از شر صدام نجات پیدا کردند. فقط ما نبودیم. یعنی مردم ایران نجات پیدا کردند، مردم عراق، مردم کویت. همه اینها نجات پیدا کردند.

از نقش حاج قاسم سلیمانی در آن سال ها برای ما بگویید؟

اگر ما بخواهیم در مورد نقش سردار سلیمانی در حوادث سال های قبل بگوییم باید سال ۱۳۸۰ را مبنا بگیریم. چون می دانید، سردار سلیمانی ماه های آخر سال ۷۶ فرمانده نیروی قدس شد. تا پیش از آن به علت حضور سردار در جنگ منظم یا در منطقه شرق کشور و داخل ایران ایشان بین سال های ۷۷ تا ۷۸ با مسائل منطقه به خوبی آشنا شد. سال ۷۹ که حادثه ۱۱ سپتامبر رخ داد و منجر به حمله آمریکا به افغانستان شد می توان گفت که از همین زمان فعالیت ایشان به صورت گسترده تر شروع می شود. این امر طبیعی است و آن یکی دو سال باید مرحله آشنایی اتفاق می افتاد، با این مأموریت جدیدی که یافته و به او ابلاغ شده بود. در مورد افغانستان، در عراق، سوریه، لبنان و بعد هم این اواخر در مورد یمن همه توفیقات در اثر آشنایی عمیق با منطقه بود که منجر به تأثیر شگرف در این بخش ها شد به عبارت بهتر حضور و اثرگذاری شهید سلیمانی تنها محدود به عراق نیست به طور مثال ایشان با احمد شاه مسعود مناسبات دوستانه و همکاری نزدیکی داشت. احمد شاه مسعود یک آدم عادی نبود؛ یعنی حتماً اگر ایشان ترور نشده بود، افغانستان سرنوشت دیگری داشت. احمد شاه مسعود یک عنصر فوق العاده بود. بر همین اساس او حساب شده قبل از حمله آمریکا به افغانستان ترور شد و از صحنه سیاسی این کشور حذف شد. به نظر من تا امروز هم جایگزینی مردم افغانستان پیدا نکردند یعنی اگر می گویند احمد شاه مسعود قهرمان ملی است، او واقعاً چنین بود. هنر آقای سلیمانی بود که این تشخیص را داشت که مثلاً احمد شاه یک عنصر کلیدی است؛ بنابراین با او رفت و آمد داشت و احمد شاه به تهران می آمد. تا قبل از آن بی سابقه بود که احمد شاه مسعود به تهران یا خارج از افغانستان بیاید. چون می دانید احمد شاه

به دوران پساصدام عراق برگردیم. نقش شهید سلیمانی در ثبات عراق با وجود مداخلات مستقیم آمریکا و حضور نظامیان در این کشور چه بود. همین طور با توجه به نقش و حضور میدانی خودتان در عراق از روزهای تاخت و تاز داعش و نقش برجسته فرمانده سپاه قدس برای ما بگویید؟

ما در هر مقطعی به تناسب شرایط و موقعیت ها باید اقدامات مناسبی انجام می دادیم. مثلاً بعد از سقوط صدام اولین کار این بود که ما رهبران عراقی را بتوانیم در محل های خودشان برسانیم و مستقر کنیم. بعضی از اینها ۳۰ یا ۲۵ سال بود که از عراق خارج شده بودند و آشنایی با عراق آن روز نداشتند و تقریباً با کمک ایران توانستند فعالیت های خود را به انجام برسانند، فعالیت دیگر ما این بود که هزاران نیروی شیعه و اکرادی که هنوز در ایران بودند را به عراق منتقل کردیم. از دیگر اقدامات ما فعال سازی دوباره حوزه نجف بود، صدام که آن همه فشار به حوزه نجف آورده بود که رشد نکند و متوقف بشود، حوزه قم یک مرکزی شده بود برای طلاب عراقی و روحانیون عراقی که در اینجا تحصیل و تدریس خودشان را ادامه بدهند. همچنین ما در یک استانی مثل استان دیاله که آن وقت حدوداً یک میلیون شیعه در کنار اهل سنت زندگی می کرد فقط دو روحانی شیعه داشتیم. یکی در شرق استان آقای سیدعباس شبر که امام جمعه خانقین بود و یکی هم آقای مدنی در شهر بعقوبه. روحانی شیعه دیگر در این استان نداشتیم. باید این طلاب و روحانیونی که در قم بودند، منتقل می شدند به شهرها و روستاهای خودشان تا مجدداً مردم را با معارف و احکام دینی آشنا کنند. این روحانیون که خانواده شان در قم بودند پس در نتیجه اینها باید خودشان می رفتند و سپس خانواده هایشان